



دونالد ترامپ رئیس جمهور امریکا شد

نوشته؛ ضیا

ایالات متحده امریکا که خود را از نگاه نظامی و اقتصادی مقتدر ترین کشور دنیا و الگوی دموکراسی معرفی میکند از حدود 160 سال پیش از میان احزاب مختلف سیاسی آن، دو حزب جمهوری خواهان و دموکراتها توانسته اند بیش از هر حزب دیگر در صدر قدرت قرار بگیرند و تعیین کننده سرنوشت امریکا باشند.



حزب جمهوری خواه ایالات متحده امریکا (The U.S. Republican Party) در سال ۱۸۵۴ میلادی با روحیه ضد برده داری به میان آمد که ابراهام لینکلن به حیث نخستین رئیس جمهور منتخب طی سالهای (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵) زمام امور را به دست گرفت و آخرین رئیس جمهور آن جورج بوش پسر بود که سالهای (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹) را در کاخ سفید سپری کرد.

هرچند سیاست سنتراتیژیک امریکا بر پایه اولویت دادن بر منافع امریکا را هر دو حزب جمهوری خواه و دموکراتها در نظر دارند ولی تاکید بیشتر جمهوری خواهان بر تقویت بنیه نظامی امریکا و جلوگیری از مصارف بیرون از امریکا منهای پایگاه ساختن های نظامی در کشور های خارجی می باشد که با داشتن روحیه قاطع در امر منافع امریکا تلاش میکنند. همچنان حزب دموکرات در سال 1792 میلادی توسط توماس جفرسون بنیاد گذاشته شد که بیشتر در سیاست خارجی شان طرفدار مصالحه و راه حلها از طریق دیپلماسی مخصوصاً در برابر دو رقیب خود «چین و روسیه» هستند و تمایل کمتر به دخالت نظامی دارند. نزدیکترین نماد های سیاست جمهوری خواهان را در تهاجم نظامی امریکا بر عراق در زمان جورج دبلیو بوش و بالعکس خروج عساکر امریکا را از افغانستان در زمان اوباما از حزب دموکراتها مشاهده کرده می توانیم. همچنان جمهوری خواهان دیموکراسی را با حفظ ارزشهای دینی، فرهنگی و اخلاقی مورد توجه قرار میدهند چنانچه در قسمت شیوع همجنسگرایی و سقط جنین مخالفت ورزیده و نخواستند اند مثل دموکراتها آزادیها را از چار چوب ارزشهای دینی، اخلاقی و فرهنگی بیرون کنند.

خانم کلینتن از حزب دموکرات با حصول تجارب فراوان از بحرانهای سیاسی، نظامی و اوج گیری تروریسم که طی دهه های اخیر در جهان سمت و سو یافته است، در مقابل دونالد ترامپ مرد تجارت و بی تجربه از دنیای سیاست قرار گرفت. در فرجام ترامپ توانست پیروزی اش را در انتخابات حاضر بصورت غیر منتظره در داخل امریکا و پیشداوریهای بین المللی به صورت

بسیار متفاوت و چشمگیر به نمایش بگذارد. و اما اکنون دیده شود که عملکرد دونالد ترامپ با افغانستان چه مسیری را خواهد پیمود؟

برای پاسخ به این سوال باید کمی به گذشته افغانستان نظر بیافزاییم:

سیاست خارجی افغانستان طی ۴۰ سال سلطنت محمد ظاهر برمبنای سیاست عدم انسلاک یا بیطرفی شکل یافته بود. به همین دلیل افغانستان با کشورهای خرد و بزرگ دنیا ارتباط کج دار و مریز داشت. در اصل سلطنت، نه خودش صاحب اراده بود که با کار و پیکار شجاعانه و دلسوزانه ملت و کشور را به شاهراه ترقی سوق دهد و نه پای خود را در بند کشورهای بزرگ جهان مثل امریکا، کشورهای اروپایی و با اتحاد شوروی بسته ساخته بود که از بغل آنها خود را چرب کند. به قول معروف محمد ظاهر، پادشاهی اش را غنیمت میدانست، یعنی شوله اش را می خورد و پرده اش را میکرد. این سیاست بیطرفی تا اواخر جمهوری محمد داوود ادامه پیدا کرد. و اما افغانستان پس از کودتای ۷ ثور توسط خلقی ها و پرچی ها به حمایت اتحاد شوروی سر تا پا قرص به حیث مستعمره روسها عرض اندام کرد. به نظر من شاید این تکثیر کرملین و در رأس آن غرور بد فرجام بریژینف و از سوی به اصطلاح (سر به داگ بلا دادن) و عدم کنترل خلقی ها و پرچی های نادیده، نو کیسه و نو به قدرت رسیده تو ام با فکر و ذهن خام آنها به وسیله اتحاد شوروی و عوامل گوناگون دیگر بود که افغانستان به خاکدان خاک مبدل گشت و از جانی علاوه از فروپاشی اتحاد شوروی بزرگ، صدها عسکر و افسر روس به قتل رسیدند و تریلونها دالر ضرر مادی دیدند.

روشن است که امریکا و غرب از هر وسیله به شمول تروریست پروری و استفاده ابزاری از مجاهدین، در تیبانی با پاکستان و سایر کشورهای عربی حریف دیرینه اش، اتحاد شوروی را به زانو نشانند. اما امریکا و کشورهای غربی، بسیار ناجوانمردانه سران تنظیم های اسلامی و طالبان را چون گرگان گرسنه به سرنوشت مردم بی دفاع افغانستان رها کردند. اگر امریکا و کشورهای غربی به انسان و نام انسانیت اندکی توجه میداشتند و حد اقل از حکومت خود ساخته شان بر بنیاد کنفرانس بین در افغانستان نظارت دقیق می کردند و هر گونه کجروی ها و بی بند و باری ها را به حکم ولی نعمت بودن شان بر حاکمان افغانستان و پاکستان جا بر جا متقاعد می ساختند و نمی گذاشتند که دیگر پاکستان به دست درازی های شیطانی اش در امور افغانستان ادامه دهد، زیرا زنجیر پاکستان و سران تنظیم ها و شخص حامد کرزی به دست امریکا بود. تا آنکه سیاست سیل بینی امریکا به جایی رسید که طالبان، القاعده و سایر گروه های تروریستی به هر سو ریشه دواندند، شاخ و پنجه کشیدند و در فرجام گرگ هایی را که دستپرورده خود شان بود، دست به حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر زدند.

حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر درست زمانی رخ داد که جورج بوش از حزب جمهوری خواهان، ریاست جمهوری امریکا را به عهده داشت. او بر وفق اندیشه جمهوری خواهان، آنها را به وسیله کاربرد نظامی با عصبانیت در پی قلع و قمع طالبان، القاعده و سایر گروه های تروریستی شد. چنانچه حاکمیت پا برجای طالبان با همه ساز و برگ و ملیشه های آن فقط با یک اعلامیه امریکا مثل پترول به هوا رفت و اثری از طالبان (به استثنای مناطق توره بوره که بن لادن در آن جا پناه گرفته بود) در افغانستان به جا نماند. سپس کنفرانس بین با هر ماهیتی (اینجا قابل بحث نیست) که بود، به وجود آمد و قرعه پادشاهی به نام غلام بچه طالبان حامد کرزی برآمد. هرگاه دقت کنیم، از سال ۲۰۰۱ تا سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ تحركات تروریستی طالبان در مناطق کوهستانی نوار مرزی جنوب، جنوب غرب و شرق افغانستان کمتر به مشاهده می رسید که چشمگیر نبود. از جانی قوت های نظامی امریکا و ناتو رهبری عملیات جنگی را به عهده داشتند که از طریق زمین و هوا مخالفین را مورد حمله قرار می دادند. و اما زمانی که باراک اوباما از حزب دموکراتها به ریاست جمهوری رسید، نخستین اقدامش در مورد افغانستان کاهش نیروهای نظامی تا حدی که ساز و برگ نظامی امریکا را از افغانستان بیرون کرد و تعداد محدود عساکر را در امر آموزش باقی گذاشت.

وقتی اوپاما با حفظ خصلت مدارا کردن، معامله‌گری و راهبرد های دیپلماسی حزبی در ارتباط با افغانستان عمل کرد، دیدیم که با گذشت هر روز عناصر تروریستی نه تنها در افغانستان بلکه در پاکستان، سوریه، عراق، یمن، لیبیا، سودان و سایر کشورها با نامهای مختلف عرض اندام کردند. در نتیجه تروریستان با اعمال دهشت افگنی در سراسر جهان بخصوص حملات خونین در فرانسه، انگلستان، ترکیه، امریکا و سایر نقاط امن دنیا خواب آرام را از چشموهای مردم به کابوس مبدل ساخت. دنیا و بخصوص مردم امریکا حس کردند، آنچه را اوپاما در کمپاین انتخاباتی اش در ارتباط با از میان بردن تروریسم وعده داده بود، ناکام ماند.

در انتخابات حاضر که خانم کلینتن از حزب دموکرات کاندید بود، مردم امریکا به این نتیجه رسیدند که دیگر فریب وعده های دموکرات ها را با سیاست های سازشکارانه و معامله گرانه شان، نخورند. احساسات و جذب های شخصیت غیر سیاسی، طبیعی، قاطعیت و یک لختی دونالد ترامپ باعث شد که موصوف با کسب آرای بی سابقه به کاخ ریاست جمهوری امریکا جایگاهش را احراز کند.

بعد از اعلان پیروزی دونالد ترامپ، تعدادکثیری از امریکایی های لاتین، آسیایی ها و خاصه مسلمانان در ایالتهای مختلف امریکا دست به تظاهرات بزرگ زدند و علیه ترامپ شعارها سر دادند که به هیچ وجه این تظاهرات در موقف ترامپ تاثیر گذار نخواهد بود. اما آن همه اعتراضات و تظاهرات گسترده میتواند هشدار و انگیزه دهنده خوب برای دونالد ترامپ باشد تا در برنامه های کاری خود با اقداماتی متوسل شود که بتواند محبوبیت خود را در میان معترضین، بیشتر از هوادارانش در نظر داشته باشد.

دونالد ترامپ پس از اعلان پیروزی اش تاکنون دیدگاه خود را در مورد افغانستان بیان نکرده، اما از قرینه چنین استنباط می شود که تصمیم گیرنده گان حزب جمهوری خواهان با استفاده از تجارب عراق و افغانستان این بار در برابر تروریسم و لانه های تروریست ها در پاکستان و هر جای دیگر دنیا با قاطعیت وارد عمل خواهد شد. ترامپ باید به مردم امریکا و جهان به اثبات برساند که او در ریشه کن سازی تروریسم مبارزه بی امان می کند. او درک کرده است که اگر پول امریکا در افغانستان و یا هر جای دیگر دنیا به مصرف می رسد و یا سرباز امریکا در مقابله با تروریسم در میدان نبرد به قتل می رسد، درین میان دیگر به فساد پیشه گان دولتی افغانستان میدان خواهد داد که به شرمساری امریکا ادامه دهند. زیرا آنچه را مردم افغانستان و جهان از مداخله نظامی امریکا در افغانستان در جهت باز سازی و محو تروریسم، انتظار داشتند، نتیجه مطلوب نداد ه است. دونالد ترامپ که از نام حزب جمهوری خواهان به کاخ سفید قدم می گذارد، مجبور است کار خانگی حزبی را که از زمان جورج دبلیو بوش در افغانستان ناتمام مانده و در مقابل جهان آزاد خاصه افغانستان به شرمساری مواجه گردیده، آنرا به انجام برساند.

